

## کرسی گرم و زمستان سرد در لرستان

(تأملی در باورها، نام‌ها، خوراکی‌ها، افسانه‌ها و آئین‌های شادی‌بخش زمستانی مردم بروجرد)

غلامحسین کرزبر یاراحمدی<sup>۱</sup>  
تنظیم: علی آبی‌زاده<sup>۲</sup>

۱. غلامحسین کرزبر یاراحمدی یکی از مردان پرکار دودمان انجوی است که نقش بزرگی در گردآوری فرهنگ مردم بروجرد ایفا کرده است. ایشان خود درباره زندگی و نحوه آشنایی‌اش با فرهنگ مردم چنین می‌نویسد:

به طوری که شناسنامه‌ام نشان می‌دهد بنده متولد چهارم فروردین یکهزار و سیصد و چهارده می‌باشم، نام پدرم حسین و نام مادرم صدتومانی است، شیعه مذهب و مسلمان‌ام. در روستای بصری بروجرد به دنیا آمدم در سال ۱۳۴۵ یک شب ناگهانی رادیو را باز کردم و آرم برنامه‌ای را شنیدم که تا آنوقت به گوشم نرسیده بود. برنامه معرفی شد و از مردم خواسته شد تا با برنامه همکاری نمایند و آداب و رسوم بومی و محلی خود را گردآوری و به برنامه ارسال کنند. آخر برنامه هم اعلام شد: «نویسنده نجوا» بنده به آن برنامه خیلی علاقه‌مند شدم و فردای همان شب که چهارشنبه بود دست به قلم بردم و چند ضرب‌المثل لری نوشتم و به برنامه فرهنگ‌مردم ارسال نمودم. بعد از پانزده روز، یکی از همسایگانم که به شهر بروجرد رفته بود، جواب نامه را از شهر آورد و به دستم داد. بسیار خوشحال شدم از همان موقع شروع کردم به گردآوری آداب و رسوم زادگاهم و هرگاه از کار روزمره کشاورزی فارغ می‌شدم به سراغ پیرزن‌ها و پیرمردها می‌رفتم و با سالخوردگان می‌نشستم و در مورد عقد و ازدواج، ضرب‌المثل، پخت و پز، درمان مریض‌ها، متل‌ها و... با آنها صحبت می‌کردم و مطلبی را تهیه و به برنامه فرهنگ‌مردم ارسال می‌کردم تا اینکه بعد از گذشت هفت سال از من خواسته شد که دو قطعه عکس بدون کراوات برای آنها بفرستم که بیست روز پس از ارسال عکس‌ها، از طرف استاد انجوی شیرازی کارت عضویت برایم صادر شد. تا کنون در این سال‌ها مطالب بسیاری از بنده در برنامه فرهنگ مردم خوانده شده و مطالب زیادی هم از بنده در کتاب‌ها و پژوهش‌ها مورد استفاده قرار گرفته است هم اکنون پس از گذشت بیش از چهل سال مثل روز اول و با همان اشتیاق به کار گردآوری موضوعات مختلف فولکلور مشغول می‌باشم.

۲. کارمند پژوهش واحد فرهنگ مردم [Anizadehali@yahoo.com](mailto:Anizadehali@yahoo.com)

## مقدمه

زمستان در بروجرد به واسطه وجود رشته کوه‌های برف‌گیر زاگرس، نه از دی‌ماه که از نیمه‌های آبان‌ماه شروع می‌شود و همین امر سالیان پیش، زنان خانه‌دار را موظف می‌کرد تا هر کدام منقل و روانداز لحاف کرسی<sup>۱</sup> سال گذشته را کنار رودخانه برده، آن را خوب بشویند اگر سال سردی می‌بود پانزده آذرماه کرسی را روی منقل یا چاله اجاق اتاق می‌گذاشتند و همان شب، مقداری مویز، کشمش، گندم شاهدانه برشته، مخلوط کرده به عنوان شب‌چره<sup>۲</sup> شب اول کرسی گذاشتن دور هم می‌خوردند و گرم شادی و خنده شده، آن شب را دیرتر از شب‌های معمول می‌خوابیدند. در واقع با خوردن اولین شب‌چره زیر کرسی گرم، خود را برای پارو<sup>۳</sup> به دست گرفتن و گذراندن زمستانی سرد آماده می‌کردند.

## باورهای زمستانی

امروزه مردم بروجرد فصل سرد زمستان را این‌گونه تقسیم می‌کنند: از اول دی‌ماه تا دهم بهمن ماه یعنی چهل روز اول زمستان را «چله بزرگه» می‌نامند و بیست روز بعد از

۱. اگر چه کرسی پناه گرم مردم در سرمای زمستان بود اما آنان که از شدت سرما سر به زیر کرسی می‌کردند؛ چالمه می‌شدند یعنی مسموم و گازگرفته می‌شدند و این مرض مداوایی داشت به نام «چالمه‌چالمه». البته مداوای فرد چالمه شده توسط زنان ماهر انجام می‌شد به این ترتیب که تیر، ناون، ملاقه و چهارپایه دیگ غذا را آماده کرده، زن مداوا کننده، فرد گازگرفته را به طوری که پاهایش جفت و کشیده باشند به پشت می‌خواباند. آنوقت سر فرد گازگرفته را به بالا می‌آورد به طوری که سقف را ببیند، آنگاه تیر را به نوک بینی بیمار گذاشته، روی شکم و سپس به نوک انگشتان بیمار قرار می‌داد و صدا می‌کرد: «به چخ، به چخ» و با این اصوات به بیمار تلقین می‌کرد که چالمه از او دور می‌شود. بعد تیر، ناون ملاقه و چهارپایه را هم از نوک دماغ و شکم و انگشتان بیمار عبور می‌داد و چخ‌چخ می‌کرد. سپس مشتت آرد گندم از سفره برمی‌داشت و به دیوار کاه‌گلی خانه می‌زد. اگر آرد به دیوار می‌چسبید با خوشرویی ادعا می‌کرد که چالمه از فرد بیمار دور شده است. (فاطمه پیردایه، ۴۱ساله، سال ۶۳)
۲. اگر در روستاهای بروجرد برف شروع به بارش کند، خادم مسجد در بلندگوی مسجد بانگ بر می‌دارد و مردم را دعوت می‌کند تا مردم پارو به دست بگیرند و با گفتن صلوات بر محمد و آل محمد بام مسجد را پارو کنند.

## کرسی گرم، زمستان سرد (تأملی در باورها، نام‌ها، خوراکی‌ها، افسانه‌ها و...) ❖ ۲۳۱

چله بزرگه را از دهم بهمن تا پایان بهمن «چله کوچیکه» می‌گویند. چهار روز آخر چله بزرگه و چهار روز اول چله کوچیکه را هم «چارچار» نام می‌نهند مردم معتقدند که در این هشت روز هوا بسیار سرد می‌شود و این سرمای هشت روزه چونان زمهریری در باور مردم این دیار وزیده و رسوخ کرده که کسی را یارای شکایت نیست و اما آنچه که از آن خیال سرد در اذهان مردم باقی مانده، چنین است:

در چارچار زمستان سالی از سال‌ها چهارده نفر از مردمان روستا به کوه می‌روند تا هیزم جمع کنند اما از شدت سرما ده نفر از آن‌ها یخ می‌زنند و می‌میرند و فقط چهار نفر از آن‌ها جان سالم به در می‌برند و به ده برمی‌گردند وقتی اهالی روستا سراغ ده نفر بقیه را از آن‌ها می‌گیرند، در جواب می‌گویند:

الحم و خیر وریشتم<sup>۱</sup>

چارده رفتیم، چار وریشتم

alham ve xeyr voriyaštım

čārda raftım čār voriyaštım

حکایت سرما در منطقه کوهستانی بروجرد به درازای شب‌های سرد آن است و این حکایت در گفتگوی نمادین چله کوچیکه و چله بزرگه در باور مردم به خوبی نمایان است:

روزی چله کوچک از چله بزرگ می‌پرسد: «با مردم چه کار کرده‌ای؟» چله بزرگ با قدرت می‌گوید: «کاری کردم که مردم از شدت سرما به زیر کرسی‌ها و پای تنور خانه‌های خود پناه برده‌اند» چله کوچک آهی می‌کشد و می‌گوید: «حیف و صد حیف که عمرم کوتاه است اگر عمرم به درازای تو بود کاری می‌کردم که مردم از شدت سرما به داخل تنورها بروند.»  
باور مردم بروجرد در مورد نفس دزده و نفس آشکار این چنین است:

ستاره‌ای در آسمان وجود دارد با نام ستاره قوس، این ستاره از اول چله زمستان در آسمان است و پنجاه و پنج شب از زمستان گذشته، چند نفر از ملائک به ستاره قوس فرمان می‌دهند که از آسمان سقوط کند و به زمین بیاید اما ستاره قوس قبول نمی‌کند آنگاه ملائک زنجیری به گردن ستاره قوس می‌اندازند و او را به زور به زمین می‌کشانند.

۱. چهارده نفر رفتیم و فقط چهار نفر برگشتیم الحمدلله که به خیر گذشت و به سلامت برگشتیم

وقتی ستاره قوس به زمین می‌رسد، سرما شکسته می‌شود و از زمین بخار برمی‌خیزد. در این وقت مردم می‌گویند زمین نفس دزده زده است. مردم معتقدند پانزده روز گذشته از نفس دزده زمین، یعنی هفتاد روز از زمستان گذشته؛ زمین نفس آشکار می‌زند و هوا کاملاً گرم می‌شود. (محمد شریف کرزبر، ۴۸ ساله، کشاورز، ۶/۱۹/۶۸).

### اسامی برف و باران زمستانی

باران و برف در بروجرد بنا به نوع، شدت و زمان بارش آن اسامی گوناگونی دارند که هر یک باورهایی<sup>۱</sup> را هم با خود به همراه دارند. هر کدام از این برف و باران‌ها نیز برای کشاورزان سود و زیان بخصوصی دارند؛ بعضی‌ها رحمت‌اند و بعضی‌ها آفت. به‌طور مثال بارانی که در فصل بهار و بخصوص در اواخر اردیبهشت بیارد به این خاطر که زراعت در آن موقع احتیاج به آبیاری دارد برای دامداران و کشاورزان و عشایر نعمت است. اما در عوض بارانی که در فصل زمستان بیارد چون باعث تخریب خانه‌ها و زراعت کشاورزان می‌شود آفت به حساب می‌آید.

همان‌طوری که ذکر شد باران و برف بنا به شدت، نوع و زمان بارش اسامی خاصی دارند. مثلاً بارانی که همراه با باد شدید باشد و تندتند بیارد «رهیل»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود. بارانی که بدون وزش باد و به صورت یکدست بیارد، «رفت»<sup>۳</sup> خوانده می‌شود. بارانی که شلاقی بیارد، «شمert»<sup>۴</sup> گفته می‌شود. بارانی که ملایم و آهسته بیارد، «نم‌نم»<sup>۵</sup> خوانده

۱. همان‌طور که برف و باران نام‌هایی دارند باورهایی هم در مورد بارش آنها وجود دارد. مثلاً اگر در زمستان دانه‌های باران طوری بیارند که وقتی به زمین می‌رسند حباب ایجاد شود مردم معتقدند که بارندگی ادامه می‌یابد و به این زودی‌ها هم قطع نمی‌شود. اگر در هنگام غروب ابرها به رنگ قرمز باشند، باورش‌شان این است، ابرها سوخته‌اند و روز بعد باران نخواهد بازید به همین دلیل کشاورزان خود را برای کار آماده می‌کنند.

2. rohil

3. reft

4. šemert

5. namnam

می‌شود. بارانی که در فصل زمستان و همراه با باد و سرما ببارد، «روئه»<sup>۱</sup> نام می‌گیرد. باران نعمت‌افزایی که در اواخر اردیبهشت ببارد، «شسه»<sup>۲</sup> خوانده می‌شود. برف هم مثل باران اقسامی دارد و نام‌هایی:

برف دانه درشت را به دم روباه تشبیه کرده، به آن «دم روآیی»<sup>۳</sup> می‌گویند. برف سنگین و آبدار را از آنجا که تا به زمین رسد، له می‌شود «برف‌لهه»<sup>۴</sup> می‌نامند. برف دانه ریز را که مثل تگرگ کوچک و ریز می‌بارد، «تیرجیله»<sup>۵</sup> نام می‌نهند. برفی را که خیلی نرم و شبیه آرد باشد و همراه باد ببارد، «آردینه»<sup>۶</sup> می‌گویند.

### شب‌چله و شب‌چره زمستانی

یک هفته مانده به اول دی ماه روستائیان به شهر می‌روند و برای شب چله خرید می‌کنند. روستائیان بروجرد معتقدند باید برای شب چله، چهل نوع آجیل، خشکبار، میوه و خوراکی تهیه نمایند. مهمترین این خوراکی‌ها عبارت‌اند از: ۱- هندوانه ۲- کدو پخته ۳- انگور بند ۴- انار ۵- پرتقال ۶- سیب ۷- کشمش ۸- مویز ۹- سنجد ۱۰- گردو ۱۱- بادام ۱۲- تخمه کدو ۱۳- تخمه هندوانه ۱۴- تخمه آفتابگردان ۱۵- گندم برشته ۱۶- شاهدانه برشته ۱۷- کنجد ۱۸- خرما ۱۹- ترب ۲۰- سبزی و ...

اما ناگفته نماند که هر خوراکی دیگری که در این شب خورده شود جزو چهل خوراکی شب چله به حساب می‌آید. اگر تعداد خوراکی‌ها هم به چهل نرسد به شوخی هر چیزی را که در خانه حاضر باشد را جز چهل خوراکی می‌شمارند. مثلاً می‌گویند آب هم یک نوع خوراکی است، نان هم یکی و... اما اصلی‌ترین خوراکی و آجیل شب

1. rua
2. šasa
3. domruâyi
4. barfelaha
5. tîrjila
6. ârdina

چله در بروجرد «گنم‌شونه»<sup>۱</sup> است. فقیر و غنی آن را در سفره شب یلدایشان دارند. گندم‌شاهدانه را امروزه در بازار خشکبار می‌فروشند ولی در گذشته زنان خانواده می‌بایست خودشان گندم‌شاهدانه شب چله را تهیه کردند. چند روز مانده به چله زمستان، زنان خانواده مقداری گندم و مقداری شاهدانه را پاک می‌کردند و هر کدام را جداگانه بر روی اجاق یا تنور نان‌پزی برشته کرده با مقداری نمک مخلوط می‌کردند و روی کرسی پهن می‌کردند البته بعضی‌ها هم برای این که گندم برشته نرم‌تری درست کنند گندم را در شیر خیس می‌کردند و بعضی‌ها هم ذرت را برشته کرده به همراه گندم‌شاهدانه می‌خوردند.

تنوع شب‌چره شب چله بستگی به قوت مالی مردم داشت. افرادی که در روستا وضع مالی خوبی داشتند و دارای مال و حشم بودند یک ماه مانده به اول چله زمستان گاو یا گوسفندی را پروار می‌کردند و در اولین برف زمستان آن را ذبح می‌کردند و اگر دختر یا خواهری را تازه به خائنه بخت فرستاده بودند، آنان را دعوت می‌کردند و از گوشت تازه آن کباب درست کرده با هم می‌خوردند اما اگر کسی صاحب مال بود و گاو و گوسفندی پروار می‌کرد و آن را به وقت چله ذبح می‌کرد ولی خواهر و دختر و داماد و خانواده‌اش را در مراسم (کشتی‌کشان) که همان ذبح مال است دعوت نمی‌کرد،

#### 1. ganemšowna

۲. اهالی روستاهای بروجرد بر این باورند که در اول چله زمستان، باید از گلوی گاو پروار خونی ریخته شود و برف زمستانی را رنگین کند به این پرواربندی و ذبح مال کشتی‌کشان می‌گویند. اگر چه این امر جدای از این باور برای تأمین گوشت زمستانی مردم هم صورت می‌گیرد. به همین منظور پس از قربانی مقداری از گوشت کشتی‌کشان را ریزریز کرده، آنرا با مقداری پیه داخل دیگ مسی سرخ می‌کنند. آنوقت دیگ را از روی آتش برمی‌دارند، مقداری آرد گندم را روی پارچه تمیزی پهن کرده و صبر می‌کنند تا گوشت قیقه‌قیقه شده کمی سرد شود. آنگاه مقداری آرد گندم را داخل دیگ ریخته آن را با ریزه‌های گوشت مخلوط می‌کنند و با دست هر یک از دانه‌های گوشت را با مقداری آرد و چربی می‌چاله می‌کنند و به شکل توپ کوچکی درمی‌آورند. سپس هر یک را بیرون آورده، روی آرد داخل سفره غلت می‌دهند. بعد از سرد شدن قیقه‌های گوشت، آنها را داخل ظرفی سفالی می‌چینند و روی آن آرد گندم می‌ریزند تا هم فاصله بین گلوله‌ها پر شود، و هم موقع بیرون آوردن آن‌ها دچار دردسر نشوند. اما این قیقه‌های گوشت را به دو صورت استفاده می‌کنند اول آن که هر وقت بخواهند یکی از گلوله‌های گوشتی را از ظرف سفالی برمی‌دارند و داخل بادیه می‌گذارند و به اندازه کافی به آن نمک، پیاز و آب اضافه می‌کنند و از آن آبگوشت دلچسب می‌پزند. دوم این که آن را به همراه برنج دم‌پخت می‌پزند که از لحاظ

کرسی گرم، زمستان سرد (تأملی در باورها، نام‌ها، خوراکی‌ها، افسانه‌ها و...) ❖ ۲۳۵

مردم او را خسیس می‌دانستند و پشت سر او حرف می‌زدند. آنان که دعوت شده بودند در جواب بی‌معرفتی او مثل می‌آوردند:

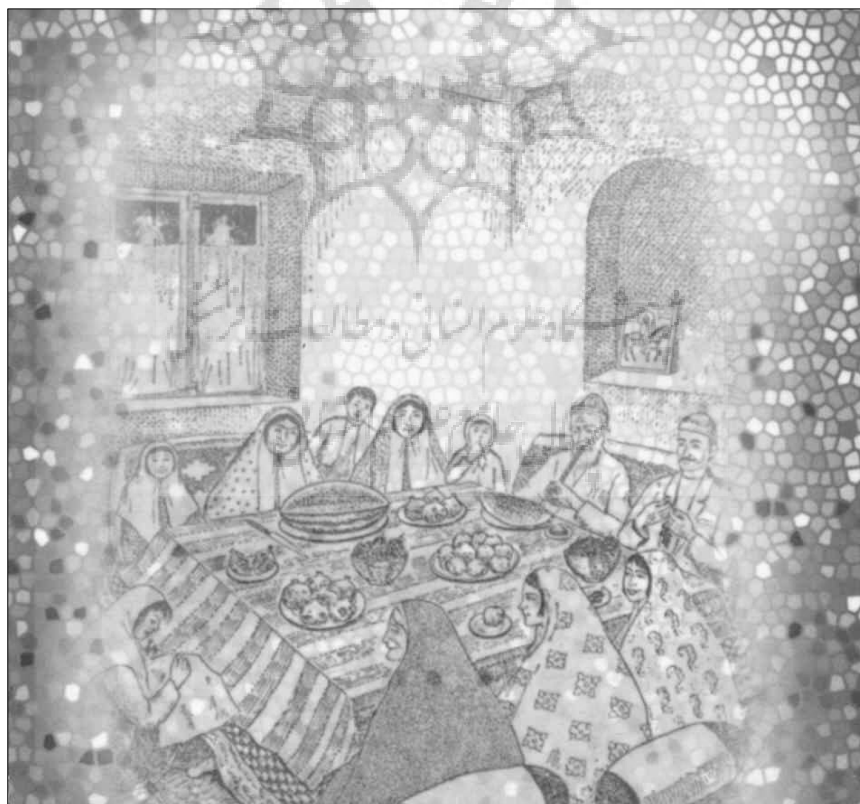
ری سیایی و ذغال ممونه

زمسو مره

ri siyāyi ve zoqāl memuna

zemesu mera

اما آنان که وضع مالی مناسبی نداشتند، حتماً گندم برشته و شاهدانه برشته را در شب چله در کنار هم می‌خوردند و البته همسایگانی که می‌دانستند کدام خانواده، وضع مالی درست و حسابی ندارد برای آن‌ها آجیل و میوه می‌فرستادند. ناگفته نماند، در شب چله کسی برای شام به خانه دیگری نمی‌رفت زیرا معتقد بودند در این شب باید هر کسی سر سفره خودش باشد. از رسوم خوب شب چله این بود که پسرانی که نامزدشان را به خانه خود نیاورده بودند برای خانواده همسرش سیب، پرتقال و انار می‌بردند. اما میوه بردن فقط از آن جوانان نامزد کرده نبود بلکه فرزندان ذکور خانواده از وقتی که ازدواج می‌کردند وظیفه داشتند برای خواهران ازدواج کرده خود میوه و یا پول ببرند.



## آئین‌های شادی بخش زمستانی

یکی از آئین‌های شادی بخش شب چله مراسم شال دورکی<sup>۱</sup> یا شال‌اندازی است. هنگام غروب آفتاب، بچه‌های روستا مقداری از هیزم‌هایی را که قبلاً تهیه کرده بودند را به پشت‌بام خود می‌بردند و آتش می‌افروختند، شادی می‌کردند و ترقه‌بازی به راه می‌انداختند و بعد به خانه‌های خود برمی‌گشتند. بعد از خوردن پلو، هر کدام شال یا روسری بزرگی را که زنان روستایی برای سربند استفاده می‌کردند، برداشته، روی پشت‌بام‌های در و همسایه می‌رفتند و در حالی که خودشان را در تاریکی پنهان نگه می‌داشتند، آهسته شال یا روسری بزرگ خود را از دیوار، دریچه، هواکش و یا ایوان خانه‌ها به پایین آویزان می‌کردند و یک سر شال را هم در دست خود نگه داشته با صدای بلند دم می‌گرفتند:

emšow aval qahara

امشو اول قاهاره

امشب اول قاهار است (بلندترین شب سال)

xejr de hunat bavāra

خیر د هونت بواره

خیر در خانه ات بیارد

zanet do kor biyāra

زنت دو کر بیاره

زنت دو پسر بزاید

nun o panir o šira

نون و پنیر و شیره

نون و پنیر و شیره

kaxa hunat namira

کخا هونت نمیره

بزرگ خانه ات نمیرد

صاحب خانه هم با شنیدن این اشعار، یک تخم‌مرغ یا چند گردو یا مقداری شیرینی به پر شال بچه‌ها گره می‌زد و شال را تکان می‌داد و می‌گفت: «یا علی بکش بالا» بچه‌ها

1. šâl doreki



## کرسی گرم، زمستان سرد (تأملی در باورها، نام‌ها، خوراکی‌ها، افسانه‌ها و...) ❖ ۲۳۷

هم با جواب علی یارت به هدیه دلخواه خود می‌رسیدند. اما همیشه در شال بچه‌ها شیرینی و گردو گره زده نمی‌شد گاهی بعضی‌ها از راه شوخی تکه‌سنگی، پوست میوه و آجیلی به شال بچه‌ها می‌بستند و شال را به بالای دریچه می‌فرستادند. اگر بچه‌ها زودرنج و اهل قهر بودند که وظیفه صاحب خانه بود که گریه آن‌ها را بند بیاورد و از آنان دلجویی کند بچه‌های تخس و شیطان هجویات دسته‌جمعی برای صاحبخانه می‌خواندند:

emšow aval qahara

امشو اول قاهره<sup>۱</sup>

امشب اول قاهره (بزرگترین شب سال)

xeyr de hunat navāra

خیر د هونت نواره

خیر و برکت در خانه‌ات نبارد

nun o panir o halvā

نون و پنیر و حلوا

نان و پنیر و حلوا در خانه‌ات باشد (حلوای مرگ)

keyxā xunat leng vālā

کیخا خونت لنگ والا

بزرگ خانه‌ات بمیرد

بچه‌ها بعد از این شال اندازی به خانه‌ای دیگر می‌رفتند و باز شعری دیگر و شالی دیگر.

### افسانه و حکایات اسطوره‌ای

در گذشته شب‌های سرد و بلند زمستان و از جمله شب یلدا فرصت مغتنمی بود تا خانواده‌ها و اقوام گرد هم آیند و به نیت خیر و سلامتی تفرالی به دیوان حافظ بزنند و پرده‌ای از شاهنامه را از نفس گرم صاحب‌نفسی گوش کنند و یا قصه، حکایت یا پند و حدیثی از کتب در دسترس آن‌زمان را دوره کنند و بهره ببرند. کتاب‌هایی چون نهج‌البلاغه، طوفان کربلا، امیرارسلان، مختار، امیرحمزه، جامع‌التمثیل، حسین کرد و...

۱. در بعضی از مناطق لرستان از جمله در بروجرد مراسم شادی بخش شال‌اندازی در شب عید انجام می‌گیرد.

اما به جز کتب یاد شده و قصه‌های کشدار و بلندی که گفته می‌شد افسانه‌های بسیار کوتاهی وجود داشت که از طرفی بر باور مردم استوار بود و از طرف دیگر ریشه در اسطوره‌ها داشت. افسانه‌هایی که خاطره ذهنی مردم بود و بر دانش و علم و تجربه عامه از طبیعت استوار بود. افسانه‌هایی که از آنها می‌توان با عنوان «حکایات اسطوره‌ای»<sup>۱</sup> نام برد.

**قصه برف هفتاد:** نیمه شبی از شبهای تابستان، درست هفتاد روز از عید نوروز گذشته، برف شدیدی باریدن می‌گیرد. آنقدر درشت و تند که آشیانه کلاغ بالای درخت کنار امامزاده را هم برف می‌گیرد. کلاغ از این برف بی‌موقع و قدرت‌نمایی پروردگار به فکر فرو می‌رود و از شدت سرما سر و گردن خود را به زیر پر و بال خود می‌برد و به خواب فرو می‌رود. صبح که با نوای مرغان صحرائی بیدار می‌شود، می‌بیند زمین خشک است و خبری از آن همه برف نیست گویا اصلاً برفی نباریده است. کلاغ از این همه قدرت‌نمایی خدا، از تعجب متقارش را باز می‌کند و برای کشاورزانی که گاوهای خود را برای شخم جفت کرده و می‌خواهند روانه مزرعه شوند، می‌خواند:

هفتاد

برفی افتاد

به حق ای پیر

به قد ای تیر

در واقع آن کلاغ این شعر را برای مردم می‌خواند تا آنان را از قدرت خداوند آگاه کند و حالا اگر کسی بگوید که دیگر زمستان رفته و زمین نفس آشکار زده و هوا گرم شده و دیگر برفی نمی‌بارد مردم در جواب این شعر را برایش می‌خوانند که:

هفتاد

برفی افتاد

به حق این پیر

۱. با سپاس از جناب آقای دکتر محمد جعفری‌قنوتی که از رهنمودهای ایشان در شناخت نوع افسانه‌ها بهره‌مند شدیم.

به قد این تیر

**قصه امد و مومد:** نقل است در قدیم پیرزنی دو پسر داشت به نام «امد» و «مومد». این دو برادر در چارچار زمستان چند شتر تحویل می‌گیرند و روانه کوهستان می‌شوند تا باری را به مقصد برسانند اما در بین راه از شدت سرما یخ می‌زنند و می‌میرند. پیرزن سه روز صبر می‌کند اما خبری از بچه‌هایش نمی‌رسد نگران می‌شود پس «تنیرشا»<sup>۱</sup> یش را به دست می‌گیرد و روانه کوه می‌شود اما دو پسرش را در بین راه مرده می‌یابد و بعد با حالت گریه و عصبانیت فریاد می‌زند:

«امد مرد مومد مرد دل و کی کنم خش

amad mord, mumed mord del ve ki konem xaš

تنیرشانه ور دارم عالمی زنم تش»

taniršane verdārem ālemi zenem taš

یعنی: پسرهایم امد و مومد مردند پس به چه کسی دلم را خوش کنم چوبدستی‌ام را بر می‌دارم و عالمی را به آتش می‌کشم. پیرزن چوبدستی‌اش را آتش می‌زند و از بالای کوه به طرف پائین پرتاب می‌کند. حالا هر سالی که پرباران و آباد باشد مردم می‌گویند که چوب پیرزن در جای خیس افتاده و هر سالی که خشک و کم باران باشد می‌گویند چوبدستی پیرزن به جای خشکی افتاده است.

قصه برف و هپلوک<sup>۲</sup>: می‌گویند برف و هپلوک در اول چله زمستان قرار نامزدی می‌بندند، هپلوک با برف شرط می‌کند: «وقتی گیسوانم بلند شد با تو عروسی می‌کنم» برف هم قبول می‌کند. زمان می‌گذرد و این دو عاشق دلباخته منتظر می‌مانند که بالاخره کی زمین نفس دزده می‌زند و کی هوا گرم می‌شود تا هپلوک جوانه بزند و گیسوانش

۱. تنیرشا (taniršâ): چوبدستی بلندی است که با آن آتش تنور را زیر و رو می‌کنند.

۲. هپلوک (hapeluk): گیاهی است که با نفس دزده زمین در زمین‌های بایر جوانه می‌زند به برگ این گیاه سنگ می‌گویند آن را خام خام می‌خورند و ریشه آن را که شبیه هویج است هپلوک می‌گویند و پوست ریشه آن را مثل موز کنده و می‌خورند.

بلند شود تا بتوانند با یکدیگر ازدواج کنند. دی ماه می‌گذرد و چهل و پنج روز از زمستان می‌گذرد. زمین نفس‌دزده می‌زند. برف‌ها کم‌کم شل و آبکی می‌شوند و از زمین بخار برمی‌خیزد. بالاخره هیلوک جوانه می‌زند و گیسوانش کم‌کم بلند می‌شود اما هیلوک هر چه منتظر می‌ماند، برف به سراغش نمی‌آید. اما هیلوک که برای رسیدن چنین روزی روزشماری می‌کرد به سراغ برف می‌رود و می‌بیند که نفس از قفس برف بریده و نایی ندارد. هیلوک به برف سلام می‌دهد و احوالی از او می‌پرسد. برف از ته گلوی خسته و بی‌جان جوابش را می‌دهد. هیلوک به برف می‌گوید: «عزیزم بد نباشد؟» برف جواب می‌دهد: «بد نبینی» هیلوک دوباره می‌پرسد: «چه شده؟ ما شرط و قراری داشتیم عهد و پیمانی بسته بودیم، پس کو آن عهد و کجاست آن پیمان؟» برف با شرمساری سرش را بلند می‌کند و جواب می‌دهد: «آن زمان که جوان و سرحال بودم تو گل‌گیس نداشتی؛ حالا تو گیسو دار شدی من حال ندارم». حالا هرگاه دو نفر با هم قراری بگذارند و زمان دقیقی را تعیین کنند اما یکی از دو طرف به سر قرار برود و خبری از طرف قرار نباشد و دیگر امیدی هم به ادای قرار نداشته باشد، این قصه برایش آورده می‌شود.